

## بررسی نسبی گرایی یا جهانشمولی بودن حقوق بشر با تاکید بر اعلامیه حقوق بشر

سید کامران پورمحمدی<sup>۱</sup>، سید ابراهیم مرتضوی<sup>۱</sup>، سیده راضیه پورمحمدی<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>دانشگاه پیام نور تهران، دانشکده رشته حقوق

نویسنده مسئول:

سید کامران پورمحمدی

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال پنجم)  
شماره ۱۶ / تابستان ۱۳۹۸ / ص ۲۸-۱۶

### چکیده

حقوق بشر، ناشی از یک توافق دسته جمعی بشری است که افراد بشر آن را به تصویب رسانده اند در اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۲ به تساوی در بهره مندی از حقوق و آزادی ها بدون هرگونه تبعیضی تصریح گردیده است. اما در زمینه رعایت حقوق بشر، صور مختلفی از نقد های بنیادی فلسفی بر آموزه حقوق بشر وارد شده است که دو دسته از این تحلیل های انتقادی مخصوصا محل توجه اند: یکی ادعای جهانشمولی حقوق بشر را به چالش می گیرد، و دیگری این ادعا را که حقوق بشر دارای ویژگی عینی اند برنمی تابد. باوجوداختلاف بین فلاسفه و همچنین کشورهای جهان درباره حقوق بشر، اما تقریبا اکثر قریب به اتفاق فلاسفه، نسبی گرابودن این حقوق را مورد پذیرش قرار نداده اند و کشورهای جهان هم در عمل جهانشمول بودن این حقوق را با پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر که مفاد اعلامیه به صراحت بر جهانشمول بودن این حقوق پایه گذاری شده را پذیرفته اند. لذا نمی توان حقوق بشر را به خواستگاه اصلی اش که برابری و تساوی تمام افراد بشری در بهره مندی از حقوق و آزادی ها بدون هرگونه تبعیضی دست یافت و تنه راه حل دست یابی به جهانی باحقوق برابر و یکسان، پیروی از عقاید آرمانگرایانه ی حقوق بشر می باشد.

**واژگان کلیدی:** حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر، نسبی گرایی، جهانشمولی

## مقدمه

صور مختلفی از نقدهای بنیادی فلسفی بر آموزه حقوق بشر<sup>۱</sup> وارد شده است. این چالش‌ها بر سر اعتبار فلسفی حقوق بشر به عنوان یک آموزه اخلاقی، متفاوت از ارزیابی انتقادی نظریه‌های فیلسوفان حامی این آموزه هستند، چرا که این نقدها درصدد نشان دادن چیزی هستند که ناقدان حقوق بشر مغالطاتی فلسفی می‌دانند که این حقوق برپایه‌ی آنها بنا شده است. دو دسته از این تحلیل‌های انتقادی مخصوصاً محل توجه اند: یکی ادعای جهانشمولی حقوق بشر را به چالش می‌گیرد، و دیگری این ادعا را که حقوق بشر دارای ویژگی عینی اند برنمی‌تابد.

پژوهشگر در این پژوهشی که انجام داده به این نتیجه رسیده که باوجود اختلاف بین فلاسفه و همچنین کشورهای جهان درباره‌ی حقوق بشر، اما تقریباً اکثر قریب به اتفاق فلاسفه، نسبی‌گرایی این حقوق را مورد پذیرش قرار نداده اند و کشورهای جهان هم در عمل جهانشمول بودن این حقوق را با پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر که مفاد اعلامیه به صراحت بر جهانشمول بودن این حقوق پایه گذاری شده را پذیرفته اند. لذا نمی‌توان حقوق بشر را به خواستگاه اصلی اش که برابری و تساوی تمام افراد بشری در بهره‌مندی از حقوق و آزادی‌ها بدون هرگونه تبعیضی دست یافت و تنه‌اراه حل دست‌یابی به جهانی باحقوق برابر و یکسان، پیروی از عقاید آمرانگرایانه‌ی حقوق بشر می‌باشد.

مقاله حاضر قصد دارد به این سوالات پاسخ دهد که در واقع، نظریه‌ی ترافلاسه و همچنین کشورهای جهان در جهت جهانشمول دانستن حقوق بشر است یا برنسی‌گرا بودن این حقوق؟ و آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به رغم عنوانی که یکد می‌کشد، گرایش به جهانشمول بودن حقوق بشر دارد یا اینکه از ابتدا نسبی‌گرایی حقوق بشر را در نظر داشته؟ در زمینه‌ی جهانشمول بودن حقوق بشر تابحال کتابها و مقالاتی چند از محمد جواد جاوید، محمد جواد سالاری، مریم مرادی و دیگر محققین نوشته شده است اما هیچکدام به بحث درباره‌ی اعلامیه جهانی حقوق بشر و نسبی‌گرا یا جهانشمول بودن این اعلامیه نپرداخته اند که پژوهشگر را بر آن داشت که این موضوع را انتخاب و در سه بخش مورد بررسی قرار دهد و لذا در بخش اول به تاریخچه و فلسفه حقوق بشر پرداخته و در بخش دوم آن مکاتب فلسفی درباره‌ی حقوق بشر را بیان و مورد بررسی قرار داده و بخش سوم آن هم به اعلامیه جهانی حقوق بشر اختصاص یافته است.

## ۱-۱- تاریخچه مفهوم حقوق بشر

سده ششم پیش از میلاد، منشور حقوق بشر کوروش کبیر موسوم به منشور کوروش، استوانه‌های سفالین است که در سال ۹۳۵ پیش از میلاد، به فرمان کوروش دوم هخامنشی شاهنشاه ایران ساخته شد. منشور حقوق بشر کوروش کبیر که به عنوان «اولین منشور حقوق بشر» در جهان شناخته میشود، در پایههای شهر بابل قرار داده شده بود و اکنون در موزه بریتانیا نگهداری میشود. با تشکیل سازمان ملل متحد، آن سازمان نقش مهمی در زمینه حقوق بشر بین‌الملل ایفا کرده است. سازمان ملل با توسعه نهادهای حقوقی و زیرمجموعه‌ها، گفتمانهای بین‌المللی بشردوستانه را توسعه داده است. (سالاری، مرادی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۶).

کوروش کبیر در منشور به آزادی مذاهب و ملت‌ها اشاره کرده بود. امروزه، فرمان کوروش کبیر پس از گشوده شدن بابل، نخستین و کهن‌ترین سند تاریخی در زمینه حقوق بشر به شمار می‌رود. در سده‌های میانه نیز، «منشور مگناکارتا» معروف به منشور کبیر انگلستان در ۱۲۱۵ میلادی صادر شد. پس از آن، نخستین حقوق سیاسی و مدنی که به گونه واقعی به شهروندان داده شد، در «اعلامیه استقلال آمریکا» (۱۷۷۶ میلادی) و «اعلامیه حقوق بشر و شهروند» (میلادی ۱۷۸۹) انقلاب فرانسه بود. در سده نوزدهم میلادی، تضمین رعایت حقوق بشر بیشتر در میان خود دولتهای اروپایی انجام می‌پذیرفت. با این همه، بین‌المللی شدن حقوق بشر در سده بیستم با امضای پیمان پشتیبانی از اقلیتها، زیر نظر جامعه ملل صورت گرفت. در حقوق بین‌الملل کلاسیک، تنها دولتها دارای حق و تکلیف بودند و به سخن دیگر، تابع حقوق بین‌الملل شمرده می‌شدند و فرد، هیچ‌گاه به خودی خود مورد توجه و مخاطب نبود و در بیشتر موارد بعنوان «تابع» یا «بیگانه» مورد توجه قرار می‌گرفت. گرچه رفتار دولت با بیگانگان ممکن بود مایه مسئولیت بین‌المللی شود، اما شیوه برخورد و تعامل با اتباع، همچنان در صلاحیت انحصاری دولتها قرار داشت. با برپا شدن سازمان ملل متحد، خاطره تلخ موارد نقض شدید حقوق بشر در جریان جنگ جهانی دوم سبب شد که پشتیبانی از حقوق بشر بعنوان یکی از هدفهای ملل متحد در بند ۳ ماده ۱ منشور گنجانده شود. در مواد ۵۵ و ۵۶ منشور نیز، تعهداتی در این زمینه درج شد. بدین سان مقوله حقوق بشر، در ابعادی گسترده از حیطه حاکمیت دولتها بیرون آمد و وارد عرصه حقوق بین‌الملل شد. بی‌گمان، نخستین و بهترین اقدام سازمان ملل متحد در این زمینه، تصویب «اعلامیه جهانی حقوق بشر» در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ بوده است. اعلامیه جهانی حقوق بشر، از دید حقوقی، تنها اعلامیه‌ای است که در آن، مجمع عمومی سازمان ملل عبارت «توصیه می‌

<sup>۱</sup> - humanrights

شود» را به کار برده است. اما این اعلامیه، دربرگیرنده مفاهیم گسترده ای است که مایه پدیداری اسناد متعدد در پیوند با حقوق بشر شده است. در دسامبر ۱۹۶۶ دو میثاق «حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی» «حقوق مدنی سیاسی» به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد رسید. تصویب این دو میثاق نیز، انقلاب بزرگ و اثرگذار دیگری در زمینه حقوق بشر شمرده می شود. در کنار این دو میثاق، دیگر پیمانهای بین المللی حقوق بشر دیگری نیز رفته رفته پا به میدان گذاشتند. حال در واقع، حقوق بنیادین بشر دربرگیرنده پنج پدیده گوناگون حق زندگی، حق آزادی، حق مشارکت سیاسی، حق برخورداری از حمایت قانونی و حق برخورداری از خدمات بنیادین اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی است. (حقوق فرهنگی: نسل دوم حقوق بشر، محمد حسن اصغرینیا، مرتضی اصغرینیا، مجله سیاسی اقتصادی، شماره ۳۰۳، بهار ۱۳۹۵، ص ۹۱)

## ۲-۱- تعریف حقوق بشر

تابحال تعریف واحدی از مفهوم حقوق بشر ارایه نشده است و توافقی در این مورد وجود ندارد و این مفهوم بارها بازتعریف شده و در هر دوره، مکتب و صاحب نظری از منظر خود به این موضوع نگرسته و چارچوب آن را تبیین کرده است. به بیان کلی «حقوق بشر» حقوق بنیادین و انتقال ناپذیری است که برای حیات نوع بشر، اساسی دانسته می شود؛ یعنی مجموعه ای از ارزش ها، مفاهیم، اسناد و سازوکارها است که موضوعشان حمایت از مقام، منزلت و کرامت انسانی است.

در تعریفی دیگر «حقوق بشر به مجموعه حقوقی که به سکنه یک کشور اعم از بیگانه و تبعه در مقابل دولت داده شود، گفته می شود». در مسئله حقوق بشر «امر تابعیت» نباید دخالت داده شود؛ زیرا این حداقل حقوقی است که انسان هر جا که هست، باید دارا باشد. در همین معنی حقوق انسان هم به کار می رود.

تعریف های دیگری هم از حقوق بشر ارایه شده است که در ذیل می آید:

یک. دیدگاه فلاسفه: «مجموعه ای از اصول پذیرفته شده ای که از طبیعت انسان ناشی شده و ذاتی بشر تلقی می گردد» البته منظور از دیدگاه فلاسفه این نیست که همه فیلسوفان، حقوق بشر را این گونه تعریف کنند؛ بلکه این تعریف سرشت فلسفی دارد.

دو. دیدگاه جامعه شناسان: مجموعه قواعد شناخته شده ای که در رابطه با رشد شخصیت انسان ضروری و دارای نقش حیاتی است.

سه. دیدگاه حقوق دانان و سیاستمداران: مجموعه ای از اصول و قواعد کلی که به مثابه حقوق مدنی و جهانی حقوق اساسی، ملت ها را، چه در میان خود و چه در بین مردم یک کشور، برای تأمین آزادی، صلح و عدالت در روابط دوستانه، تضمین و تأمین می نماید.

چهار. دیدگاه اسلام شناسان: مجموعه ای از اصول برخاسته از فطرت انسان که با دو ویژگی در عرصه زندگی او ظاهر می شود: ۱. نیازهای درونی ذاتی ۲. استعداد بی کران رشد و تعالی. از بین تعریف های ارایه شده، تعریفی که براساس دیدگاه اسلام بیان شده، جامع و کامل می باشد؛ زیرا، نیازهای فطری و ذاتی و خواسته های اولیه انسان را در نظر گرفته است. (مجمع جهانی صلح اسلامی، خبرگزاری فارس، سه شنبه، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲)

با در نظر گرفتن اسناد بین المللی و متون معتبر حقوق بشری، نخستین تعریف حقوق بشر چنین ارایه شده است: «حقوق بشر مجموعه ای از قواعد و مقررات حقوقی بین المللی است که در همه ی زمانها و مکانها از مقام، منزلت و کرامت انسانی تمام افراد یا گروهها صرفاً به دلیل اینکه انسانند، در مقابل همه دولتها حمایت میکند.» منظور ما از اسناد بین المللی و متون معتبر حقوق بشری در اینجا، معاهدات مهم بین المللی است که شامل اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و انواع کنوانسیونهای مختلف مانند کنوانسیون ممنوعیت مجازات جرم، کنوانسیون حذف همه اشکال تبعیض علیه زنان و چندین کنوانسیون دیگر است. تعریف دیگر حقوق بشر که محصل نظر حقوق دانان مشهور است این است که حقوق بشر، حقوقی بنیادین و انتقال ناپذیر است که برای حیات نوع بشر اساسی تلقی میشود. در نوشته های حقوقی این گروه، حقوق بشر در سه مقوله جداگانه تقسیم شده است: حقوق نسل اول: حقوق مدنی و سیاسی؛ حقوق نسل دوم: حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و حقوق نسل سوم: حقوق جمعی و گروهی. (دهشیری محمدرضا، مرکز گفتگوی ادیان و تمدنها، ص ۲)

حقوق بشر برآیند کرامت ذاتی و اکتسابی انسان و مسئولیت وی در تکامل اخلاقی و پرورش شخصیت خود است. در این میان ضمن پذیرش ارزشهای مطلق حقیقی، بر لزوم احترام به تنوع هنجارهای فرهنگی جوامع تأکید میشود. (دهشیری محمدرضا، مرکز گفتگوی ادیان و تمدنها، ص ۲) همچنین، حقوق بشر به معنای برقراری توازن بین حقوق مدنی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی با مسوولیتها و تکالیف فطری و اخلاقی بشری است. بر مبنای این تعریف مجموعه حقوق و آزادیهای شخصی، آزادیهای عمومی و حقوق سیاسی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انسان در قلمروی حقوق بشر قرار میگیرد. لیکن تکالیف و مسوولیتهای انسان علاوه بر اینکه ملازم با حقوق بشر است موجب تحکیم

حقوق انسانی و تعادل آن نیز میشود. در این تعریف، مفاهیم اصلی یا دالهای گفتمانی مشتمل بر چهار اصل است: اصل حیثیت و منزلت انسانی؛ اصل آزادی؛ اصل برادری و برابری یا عدم تمییز بین انسانها؛ و اصل تکلیف و مسوولیت انسان برای ایفای وظایف اخلاقی و مسئولیت اجتماعی خود در جامعه بشری. (دهشیری محمدرضا، مرکز گفتگوی ادیان و تمدنها، ص ۲)

از آنجا که تعریف مشخصی از "حقوق بشر و آزادی های اساسی" در منشور ملل متحد وجود ندارد، ارزش اجرایی این مواد و در نتیجه وظایف حقوقی کشورها در این مورد مشخص نگردیده است. حتی برخی مولفین معروف حقوق بین الملل عقیده دارند که هیچ وظیفه مشخصی در این زمینه از طریق منشور به عهده کشورها گذاشته نشده است. با این وصف حد اقل تعریفی که بر طبق رسوم بین المللی میتوان از اصطلاح "حقوق بشر و آزادی های اساسی" مندرج در منشور نمود و نتیجه گرفت که مراعات آن، وظیفه کشورهای عضو ملل متحد است، مربوط میشود به مراعات حق زندگی، آزادی و مساوات.

بمنظور مشخص نمودن تعریف "حقوق بشر و آزادی های اساسی" و تحت فشار افکار عامه جهانی، سازمان ملل متحد کمیسیون حقوق بشر را ایجاد نمود و بر اساس پیشنهاد این کمیسیون، مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دهم دسمبر سال ۱۹۴۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر را تصویب کرد. اعلامیه جهانی حقوق بشر بدون آن که بصورت یک سند حقوقی درآید و برای دولتها الزام آور باشد به تاریخ دهم دسمبر سال ۱۹۴۸ به عنوان آرمان مشترک کشورهای عضو سازمان ملل متحد به شکل قطعنامه مجمع عمومی آن سازمان به تصویب رسید. قطعنامه های مجمع عمومی از لحاظ حقوقی برای کشورها، حکم توصیه را دارا بوده و مراعات آن برای آنها الزام آور نیست. این اعلامیه دارای یک مقدمه و سی ماده میباشد.

### ۳-۱- فلسفه حقوق بشر

فلسفه حقوق بشر، به بررسی مبانی اساسی مفهوم حقوق بشر میپردازد و محتوای آن را به نقد میکشد رویکردهای نظری متعددی وجود دارد که قصد آن توضیح چرایی و چگونگی تبدیل حقوق بشر، به بخشی از انتظارات جامعه است. یکی از قدیمیترین فلسفه های غرب در مورد حقوق بشر، حاصل اندیشه حقوق طبیعی است که از دلایل مختلف فلسفی یا دینی نشأت گرفته است. دیگر نظریه در این زمینه، بر این اساس است، که حقوق بشر، رفتار اخلاقی را تعیین میکند و اخلاق اجتماعی انسان با فرایند تکامل بیولوژیکی و اجتماعی توسعه پیدا میکند (نظریه دیوید هیوم). حقوق بشر به عنوان یک جامعه شناختی از تنظیم قوانین است. همانطور که در تئوری جامعه شناختی قانون و کار از ماکس وبر، توضیح داده شده است. سایر تئوریها در این زمینه عبارتند از افراد جامعه اقتدار و مشروعیت قوانین را قبول میکنند، در ازای امنیت و مزایای اقتصادی که به دست میآورند (مانند نظریه راولز). دو نظریه معاصر دیگر وجود دارند که نظریه منافع و نظریه تلاش نامیده میشوند. نظریه منافع، استدلال میکند که کارکرد اصلی حقوق بشر، محافظت و ترویج منافع انسان است، در حالیکه نظریه تلاش بر اساس ظرفیت انسان برای آزادی به حقوق بشر اعتبار میبخشد. (سالاری، مرادی، ۱۳۹۵، ص ۱۳۷)

حقوق بشر از دید رالز آن حقهایی است که به هیچ آموزه ی دینی یا فلسفی خاص در مورد طبیعت بشر وابسته نیست؛ زیرا اثبات حقوق بشر به آن روش، تکررگرایی موجود را به مثابه یک واقعیت نادیده میگیرد. به دیگر سخن، آموزه های جامع، اعم از دینی و غیردینی، نظریه ی حق را بر فهم اخلاقی خاصی از سرشت انسانی بنا میکنند و از این رو، نمیتوانند مورد توافق همه ی ملتها قرار بگیرد؛ ملتهایی که هر کدام به مجموعه ی خاصی از آموزه های جامع و گاه متضاد با یکدیگر باور دارند. بر این اساس در قانون ملل، حقه های بشر نباید بیانگر سنتهای فکری یک فرهنگ خاص باشند؛ زیرا این حقه ها صرفاً موضوع توافق میان اعضای یک ملت نیست، که در وحدت نظر آنها نیز تردید وجود دارد، بلکه ملتهای گوناگون، از جمله ملتهای آزادیخواه و شرافتمند غیر آزادیخواه نیز با این حقه ها موافقاند برای اینکه ملتهای گوناگون بر سر حقوق بشر به توافق برسند، این حقوق باید ضروری، جهانی و حداقلی باشند ضروری بودن آنها بدین معناست که نه تنها ملتهای آزادیخواه، بلکه ملت های شرافتمند غیر آزادیخواه نیز به نقض این حقه ها اعتراض میکنند. حقوق یاد شده، جهانیاند و همه ی ملتها آنها را میپذیرند، از این رو، نمیتواند بر یک آموزه ی جامع خاص بنا شوند. در آخر، حقه های بشر حداقلی اند؛ بدین معنا که صرفاً معیارهایی حداقلی، نه کافی، برای سنجش مطلوبیت نظام سیاسی داخلی و نهادهای اجتماعی آن به دست میدهند. معیارهای حداکثری نمیتوانند مورد توافق مللی قرار گیرند که در وضعیت نخستین از وضعیت مادی و منابع خود در عالم واقع بیخبرند. بنابراین، رالز تاکید میکند که نمیتوان حقوق بشر در سطح بینالمللی را با حقوق شهروندان در جوامع دموکراتیک مشروطه یکسان دانست وجود حقه های بشر، شرط لازم هرگونه نظام همکاری اجتماعی است و چنانچه حقه ها به طور نظاممند نقض شوند، هیچ گونه نظام همکاری بر جای نخواهد ماند و نظام بردگی و سلطه، بر اساس زور برقرار میشود. (نیکوئی مجید، ۱۳۹۱، ص ۱۳۳)

## ۱-۲- نسبت گرای اخلاقی

معتقدین به نسب گرای فرهنگی می‌گویند فرهنگ‌های متنوع و حتی‌گاه متخالف، حقانیت یکسانی دارند و هیچ فرهنگی بر فرهنگ دیگر برتری ندارد. از دیدگاه معتقدین به نسب گرای فرهنگی، جهانشمولی حقوق بشر در واقع ترجیح بلامرجح فرهنگ بر آمده از اومانیزم و لیبرالیسم است. نسبت فرهنگی مبتنی بر پیش فرض‌های زیر است:

الف) فرهنگ‌های گوناگون و گاه متخالف در جهان کنونی وجود دارد؛

ب) هر یک از این فرهنگ‌ها دارای نظام هنجاری مخصوص به خود است؛

ج) تمامی فرهنگ‌ها و هنجارهای آن‌ها از حقانیت یکسانی برخوردار هستند و هیچ یک را بر دیگری ترجیحی نیست؛

د) حقوق بشر مجموع‌های از هنجارهایی است که منبعث از یک فرهنگ خاص (لیبرالیسم) است.

ه) نظر به اینکه فرهنگ‌ها و نظام‌های هنجاری آن‌ها از اعتبار و حقانیت یکسانی برخوردارند، حقوق بشر نیز هم‌سنگ و هم‌سان سایر دستگاه‌های ارزشی بوده و ترجیح هنجاری بر هیچ یک از آن‌ها ندارد. حقوق بشر خود حاصل از فرهنگ عصر روشنگری در غرب است و نمی‌تواند ادعای جهانشمولی یا به دیگر سخن، ادعای ارجحیت بر سایر فرهنگ‌ها داشته باشد.<sup>۲</sup>

حامیان فلسفی حقوق بشر ضرورتاً متعهد به صورتی از جهانشمول گرایی/مطلق گرایی/کل گرایی اخلاق (یونیورسالیسم) هستند. از نظر نسبت گرایان اخلاقی، اصلاً چیزی به عنوان آموزه‌ی اخلاقی با اعتبار جهانشمول وجود ندارد. نسبت گرایان، اخلاقیات را پدیده‌های اجتماعی و تاریخی می‌دانند. به این ترتیب باورها و اصول اخلاقی از نظر تاریخی و اجتماعی محتمل الوقوع انگاشته می‌شوند، و اعتبار آنها تنها منحصراً به فرهنگ‌ها و جوامعی است که این اصول از آنها ناشی شده‌اند، و جوامعی که این باورها را وسیعاً پذیرفته‌اند. نسبت گرایان اخلاقی به عنوان دفاعی تجربی از موضع خود تنوع عقاید و رسوم رایج در جهان امروز را خاطر نشان می‌کنند. حتی در جوامع معاصرمانند ایالات متحده یا بریتانیا، فرد می‌تواند در باورها، اصول و اعمال اخلاقی بنیادی تنوع گسترده‌ای بیابد. پس جوامع پیچیده‌ی معاصره‌گونه‌ای فزاینده دارای ویژگی‌های تکثرگرا و چندفرهنگی انگاشته می‌شوند. در نظر بسیاری از فیلسوفان، خصیصه‌ی چند فرهنگی چنین جوامعی حیطه و محتوای اصول تنظیم‌کننده‌ی سیاست حاکم بر این جوامع را به شدت محدود می‌کنند. در مورد حقوق بشر، نسبت گرایان بر مواردی مانند ویژگی‌ای که فردگرایی آموزه حقوق بشر شمرده می‌شود، ایراد می‌گیرند. بسیاری از نسبت گرایان محاجه کرده‌اند که حقوق بشر بی‌جهت متمایل به جوامعی و فرهنگ‌های اخلاقاً فردگراست، و این ناگزیر بهای طرد ارزشهای اخلاقی اشتراکی بسیاری از جوامع آسیایی و آفریقایی می‌انجامد. این وضع در بهترین حالت به حشو بودن برخی مواد حقوق بشر برای چنین جوامعی منجر می‌شود، و در بدترین حالت می‌توانند در صورت اعمال کامل و ایجابی، با جایگزین کردن ارزش‌های یک تمدن با ارزش‌های تمدنی دیگر، به حال آن جوامع مضر باشد. و لذا به عنوان شکلی از امپریالیسم فرهنگی و اخلاقی به حساب آید. (اندرو فاگان، ۱۳۸۴، ص ۱۴)

در هر کجا جامعه‌ای است، حقوق هم در آنجا وجود دارد، بنابراین ارزشهای جوامع گوناگون با هم یکی نیستند، بلکه هر جامعه‌ای باورها و عاداتی مخصوص به خود را دارد. بر این اساس حقوق بشر نیز باید بر مبنای ویژگیهای هر جامعه‌ای تنظیم شود، در نتیجه حقوق بشر جهانشمول وجود ندارد. دیدگاه نسبیگرایی به این تأکید دارد که آموزه‌های فرهنگی هر جامعه‌ای مخصوص به خود آن جامعه است و به راحتی نمیتوان آن را تغییر داد، پس بر این اساس جامعه همیشه در اولویت است؛ ولی در دیدگاه جهانشمولی برای فرد حقوق مسلم قائل هستند. درحالیکه در نسبیگرایی نه تنها برای فرد حقوقی قائل هستند بلکه حقوق همه انسانها توأمان مورد توجه قرار می‌گیرد. پس بدینصورت فرد در مقابل جامعه از حقوق و تکالیفی برخوردار است. اعتقاد به نسبیگرایی در حقوق بشر ممکن است ناشی از تفاوت‌های منطقه‌ای فرهنگی، مذهبی، فلسفی یا حتی سیاسی باشد. آنچه حائز اهمیت است تقویت گفتگوهای بین فرهنگی برای رسیدن به تعاریف جهانشمول از حقوق بشر است. این موضوعی است که میتوان از آن بهعنوان غنی بخشی به جهانشمولی حقوق بشر یاد کرد. (ذوالقدر مالک، ۱۳۹۳، ص ۶۷)

## ۲-۲- جهان شمولی حقوق بشر

دومین دسته‌ی هم از نقدهای فلسفی به حقوق بشر، فرض وجود مبنای عینی آنها را به عنوان حقوقی اخلاقی به چالش می‌گیرند. این طریق نقد را می‌توان به سان رودی انگاشت که نهرهای فلسفی متعددی بدان می‌ریزند. اساس این کوشش برای انکار حقوق بشر مشتمل بر این ادعاست که اصول و مفاهیم اخلاقی خصیصه‌ای ذاتاً سوژکتیو (ذهنی) دارند. طبق این دیدگاه، منشاء باورهای اخلاقی تعیین صحیح یک اراده

<sup>۲</sup> -<http://tarjomaan.com>

هدفمند عقلانی، یا حتی شهود یافتن از اراده یک موجود الهی نیست، بلکه باورهای اخلاقی، بیان های بنیادی ترجیحات جزئی شخصی هستند. پس این دیدگاه وجود مبنایی اصولی را برای مفهوم حقوق اخلاقی انکار می کند: یعنی منکر این است که اصولی اخلاقی پیشینی و عقلانی ای باشند که بتوان آموزه ی اخلاقی صحیح و مشروعی را بر آنها استوار کرد. این دیدگاه در فلسفه مدرن، بیش از همه یاد آور فیلسوف اسکاتلندی قرن هجدهمی دیوید هیوم است. روایت های جدید تر این دیدگاه در آثار کسانی مانند سی. ال. استراسون، لودویگ ویتگنشتاین، ج. ال. مکی، و ریچارد رورتی یافت می شود. رورتی (۱۹۹۳) محاجه کرده است که حقوق بشر مبتنی بر به کارگیری خرد نیستند، بلکه نگاه احساسی آدمی اند. او تأکید می کند که حقوق بشر به طور عقلانی قابل دفاع نیستند و محاجه می کند که فرد نمی تواند با توسل به نظریه اخلاقی و احکام عقلانی، مبنایی اخلاقی برای حقوق بشر دست و پا کند، زیرا باورها و اعمال اخلاقی نهایتاً با توسل به دلیل یا نظریه اخلاقی انگیزه نمی شوند، بلکه ریشه در احساس همذات پنداری همدلانه با دیگران دارند: اخلاق از دل برمی خیزد و نه از عقل. رورتی با این دیدگاه جذاب اما آشکارا شکاکانه درباره ی مبنای فلسفی، وجود حقوق بشر را چیزی خوب و مطلوب می داند، چیزی که همه ی ما از وجود آن سود می بریم. نقد او به حقوق بشر از عداوت با این آموزه ناشی نمی شود. در نظر رورتی، با توسل عاطفی به تشخیص رنج غیر ضروری دیگران بهتر می توان به حقوق بشر خدمت کرد تا با استدلال درباره ی خرد ورزی درست. (نوشته ی اندرو فاگان، ۱۳۸۴، ص ۱۵)

بسیار سخت است که گفته شود، عدالت در جوهر خود هم نسبی باشد؛ همان گونه که حقوق بشر، نسبی یا مقید است. این بیان، جز در باور سوفسطاییان قدیم، در اندیشه پسامدرنهای معاصر هم، سخت مقبول افتاده است، غافل از اینکه هر نوع نسبیتی خارج از حقوق شهروندی، منجر به عدم امکان شمولیت است. (جاوید، خولنجانی، ۱۳۹۵، ص ۶۰)

بدون شک این پیش فرض نسبی گرایان که حقوق بشر دستاورد نوین تمدن بشری است و برآمده از تحولات پس از عصر روشنگری است، پیش فرض صائبی به حساب می آید. اما آیا نمی توان چنین ادعا نمود که استانداردهای حقوق بشری در حقیقت بیان حقوقی حق های اخلاقی است که در تمام فرهنگ های انسانی این حقوق محترم شمرده می شوند. به عبارت دیگر اگر چنین سوال شود که آیا فرهنگ های گوناگون در عصر حاضر اشتراک ارزشی دارند و اگر دارند فهرست مشترک هنجاری و ارزشی آن ها کدام است، در پاسخ به نظر می رسد فهرست حقوق مندرج در اعلامیه ی جهانی حقوق بشر و دو میثاق حقوق مدنی و سیاسی و حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی ارائه خواهد شد. مدعای طرفداران جهانشمولی این است که حقوق مندرج در نظام هنجاری حقوق بشر انعکاس وجدان اخلاقی انسان، فارغ از هرگونه تعلق نژادی و فرهنگی است و از این رو شایسته احترام در تمامی جوامع انسانی است.

انتقاد دیگری که طرفداران نسبیت فرهنگی به نظام حقوق بشر وارد می نمایند اینست که حقوق بشر دچار فردگرایی افراطی است و اخلاق نوع دوستانه که در سایر فرهنگ ها (غیر از فرهنگ لیبرال) از جایگاه رفیعی برخوردار است به کلی در نظام حقوق بشر معاصر به دست فراموشی سپرده شده است. در پاسخ به این انتقاد جهانشمول گرایان بیان می دارند فهرست حقوق بشر فهرست بست های نیست و نسل سوم حقوق بشر و حقوقی هم چون حق بر توسعه، حق بر صلح، حق بر محیط زیست سالم و غیره که حقوقی مبتنی بر اخلاق نوع دوستانه هستند هم اکنون در حال نفوذ به نظام هنجاری حقوق بین الملل است. امروزه سازمان ملل متحد در حال تدوین و اجرای برنامه های گوناگونی در تحقق این دسته از حقوق است. برنامه ی توسعه هزاره، برنامه ی محیط زیست ملل متحد و غیره از جمله این برنامه هاست.<sup>۳</sup>

یکی دیگر از توجیهاتی که در دفاع از جهانشمولی حقوق بشر ارائه شده آن است که در نظام بین المللی حقوق بشر باید بین «حق بودن» و «حق داشتن» تمایز قایل شد. اولی به ساحت ارزش ها تعلق دارد و به نسبیت گرای منجر می شود اما در دومی، حق ها برگ برنده هستند و از اتونومی و ظرفیت و قابلیت برای تصمیم گیری و انتخاب حمایت می کنند صرف نظر از اینکه محتوای ارزشی آن انتخاب چه باشد. حق های اولی معیارهایی برای قضاوت هستند اما حق های دومی مجوزهایی برای عمل کردن. در واقع، در این نظام، حق ها اولاً فردگرا هستند و ثانیاً اخلاقاً بی طرف هستند و اهداف اخلاقی خاصی را تجویز نمی کنند.

نقطه شروع لیبرال ها در تعریف حق، «فردگرایی هستی شناسانه» یا «فردگرایی ارزشی» است. مبنا قرار گرفتن فرد در تعریف حقوق بشر - که از مشخصه های نظام لیبرالیستی است - سبب شده است که آنچه از سوی فرهنگ های دیگر، حق شناخته می شود از نظر دولت ها و اندیشمندان لیبرال، حق محسوب نشود.<sup>۴</sup> در نتیجه، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و نسل سوم حقوق بشر که در اغلب فرهنگ های غیر لیبرالیستی

<sup>۳</sup> - <http://tarjomaan.com>

<sup>۴</sup> در نظام لیبرالیستی برای اینکه ادعایی حق محسوب شود اولاً باید به آستانه لازم برای تبدیل شدن به حق رسیده باشد: از یک سو، تنها برای حمایت از ادعاهای مهم می توان به حق متوسل شد و از سوی دیگر، اگر تحقق یک ادعا بدون نیاز به حق شناختن آن میسر باشد (تهدید جدی علیه آن وجود نداشته باشد) ضرورتی ندارد در قالب حق مطرح شود. ثانیاً، ادعاهای را می توان حق محسوب کرد که واجد چند ویژگی باشند. هر ادعایی را که فاقد یکی از این

قابل توجیه و پذیرش هستند چون با اوصاف حق در نظام لیبرالیستی تطبیق نمی‌کنند از نظر فرهنگ های غربی، حقوق بشر به مفهوم دقیق کلمه محسوب نمی‌شوند. بدینسان، اگر بنا باشد تعریفی که غرب از حق به طور عام و حقوق بشر به طور خاص دارد فلیتری برای رد یا قبول تعاریف سایر فرهنگ ها قرار گیرد - امری در حال حاضر وجود دارد- آیا چیزی جز امپریالیسم لیبرالیستی خواهد بود؟

در خصوص بی طرفی اخلاقی حق ها نیز مدعیان جهانشمولی معتقدند که حق ها از این لحاظ بر امور خیر و اخلاقی مقدم هستند<sup>۵</sup> که مبتنی بر اراده افراد هستند در حالیکه امور اخلاقی یا مبتنی بر اراده خداوند هستند یا عوامل دیگری خارج از فاعلیت و اراده انسان. افراد با برخورداری از آزادی انتخاب و تصمیم گیری می‌توانند در ظرف‌هایی که نظام بین‌المللی حقوق بشر در اختیار آنها قرار می‌دهد هر محتوایی را بپذیرند و دولت باید نسبت به اهداف و غایاتی که افراد ممکن است از تصمیمات خود دنبال کنند بی‌طرف باشد. به دیگر سخن، افراد حق بر خطا بودن دارند و می‌توانند آنچه را که از نظر دین یا فرهنگ جامعه غیراخلاقی محسوب می‌شود در ظرف های مذکور قرار دهند. دو ایراد بر این نظر وارد است: اول آنکه حق ها به طور کلی و حقوق بشر به طور خاص، تجلیات ارزش ها و امرهای خوب هستند و متأخر بر آنها. از ارزش ها نشأت می‌گیرند و آستن ارزش ها هستند؛ از این رو، به هیچ وجه، بی طرف نیستند. با توجه به اینکه حق بودن نسبی است پس به نسبی شدن حق ها نیز منجر می‌شود. دوم آنکه این نظر با حمایت از انسان گرایی سکولار و نفی ارزش های فراحقوق-بشری، حقوق بشر را به یک دین سکولار و استبدادی تبدیل می‌کند. سکولار، چون ارزشی فراتر از آنچه انسان اراده کنند به رسمیت نمی‌شناسد و حقوق بشر را همانند بت پرستی می‌کند؛ استبدادی از این لحاظ که در نهایت، دولت ها پشت این حقوق قرار دارند (شناسایی و اجرا با آنها است) و تاریخ نشان داده است که دولت ها همواره در معرض سوء استفاده از اختیارات خود هستند. پس یک عاملی خارج از اراده دولت ها برای کنترل اراده آنها لازم است. این عامل می‌تواند دین باشد یا قانون طبیعی.

چنان که نسبی گراهای مطلق ادعا میکنند، پذیرش این اصل است که تعدد و تنوع الگوهای زیستی، حاکی از وجود رابطه ی قیاس ناپذیری و ترجمه ناپذیری مطلق میان آنهاست و در نتیجه، هیچ دلیلی برای رجحان یک الگوی زیستی بر الگو یا الگوهای زیستی دیگر وجود ندارد؟ چنین چیزی، دست کم به طور کامل، نمیتواند درست باشد. مک اینتایر به درستی خاطر نشان می‌کند: «اگر دو سنت اخلاقی قادر باشند یکدیگر را به منزله ی سنتهایی تشخیص دهند که عقاید متعارضی در باب مسائلی دارای اهمیت عرضه میدارند، به ضرورت باید دارای وجوه مشترکی باشند». (حسینی بهشتی سیدعلیرضا، ۱۳۹۳، ص ۴۷) تحولات اجتماعی و فرهنگی چند دهه ی اخیر نشان داده تلاشهایی که برای اثبات برتری یک الگوی زیستی و زیر سؤال بردن حقانیت الگوهای زیستی دیگر به عمل آمده، در عمل و در نظر، ناکام مانده است. دامنه ی این ناکامی حتی به نظریه های لیبرالی درباره ی عدالت اجتماعی مانند نظریه ی لیبرالیسم سیاسی جان رالز که با فاصله گرفتن از لیبرالیسم به مثابه مکتبی جامع و فراگیر، سعی دارد مبنایی برای اجماع همپوش میان مکاتب اخلاقی، فلسفی و دینی برای دستیابی به نظامی مبتنی بر اصولی عادلانه ارائه کند نیز کشیده شد. اصولی که قرار بود به لحاظ اخلاقی آن قدر نحیف باشند که بتوانند قابل قبول همه ی الگوهای زیستی قرار گیرند، فربه تر از انتظار از کار در آمدند؛ آنقدر فربه که اجماع همپوش حاصل از آن نه تنها الگوهای زیستی غیر لیبرالی، بلکه حتی برخی از خوانشها مانند لیبرالیسم هابزی را هم در بر نمیگیرد. اگرچه تلاش رالز در دستیابی به مبنایی برای اجماع همپوش میان پیروان مکاتب اخلاقی، فلسفی و دینی رقیب به موفقیت کامل نینجامید، اما در دو موضوع، ستایش برانگیز و قابل استفاده است: نخست، تشخیص وی در این که برای دستیابی به اجماعی هرچه فراگیرتر، باید از مباحث مبتنی بر اصول اخلاقی فربه، دوری جست و به اصول سیاسی روی آورد. این همان بحث معروف اوست که عدالت به مثابه انصاف (که نظریه ی عدالت او با آن عنوان شناخته میشود)، نه بر مبنایی مابعدالطبیعی، بلکه بر اصولی سیاسی استوار است؛ دوم، تمایزی که میان مفهوم امر عقلانی و مفهوم امر عقلایی قائل میشود، و امر سیاسی را به قلمر و مفهوم دوم میراند. (حسینی بهشتی سیدعلیرضا، ۱۳۹۳، ص ۴۸)

ویژگی‌ها باشد نمی‌توان حق نامید. برخی نویسندگان از این شرایط به عناصر حق یاد کرده اند برخی به ارکان حق. همچنین برخی سه شرط و بعضی نیز چهار شرط برای حق قابل شده اند که عبارتند از: داشتن موضوع معلوم و قابل تخصیص به فرد، داشتن دارنده یا ذینفع مشخص، داشتن متعهد مشخص و شناسایی اجتماعی (شرط مورد اختلاف) (ر.ک: انصاری، باقر، **نقدهای مطرح علیه حقوق همبستگی و پاسخ به آنها**، فصلنامه تحقیقات حقوقی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، تابستان ۱۳۹۱، صص ۸۶-۸۷).

<sup>5</sup> Rights are prior to goods

### ۳-۱- اعلامیه جهانی حقوق بشر

مفهوم جهانشمولی در تمام اسناد بین المللی مربوط به حقوق بشر وجود دارد و دولت‌های طرف این اسناد آن را نیز پذیرفته و به آن متعهد شده‌اند. ماده یک منشور ملل متحد مقرر می‌دارد که اهداف این سازمان «رسیدن به همکاری‌های بین المللی در زمینه... و ارتقا و تشویق احترام حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و اجرای این حقوق برای همه افراد تمایز نسبت به نژاد، جنس، زبان یا دین می‌باشد». بنابراین، یک فرد انسانی به صرف انسان بودن مستحق این حقوق است و دولت‌ها باید از این حقوق حمایت کنند تا بشریت و انسانیت این فرد حفظ شود. ماده ۲ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز در این رابطه اشعار می‌دارد: «هر کس می‌تواند بدون هیچ گونه تمایز، بویژه از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد. به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد.» نحوه تصویب اعلامیه جهانی نیز خود می‌تواند شاهدهی بر مدعای طرفداران جهانشمولی حقوق بشر باشد.<sup>۶</sup>

بی شک یکی از منابع و سرچشمه های حقوق بشر، اعلامیه جهانی حقوق بشر است. ارزیابی جهانشمولی اعلامیه، نقش بسزایی در این بحث دارد. مسلماً، همه کشورها پذیرفته اند که سرچشمه نظام حقوق بشر در صحنه بین الملل و روابط بین کشورها، اعلامیه جهانی حقوق بشر است. بنابراین، جهانشمولی اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون های بین المللی حقوق بشر، نقطه آغاز خوبی برای بحث است . (Donnelly, 1992, p.259) این که کشورها تا چه اندازه به این اعلامیه توجه داشته، چه تعداد به آن رای مثبت داده و از کدام مناطق

دنیا بوده اند، امری قابل تامل است که به تصدیق یا عدم تصدیق جهانشمولی حقوق بشر می انجامد .  
مجمع عمومی این اعلامیه را به عنوان معیار موفقیتی مشترک برای همه اقوام و ملتها معرفی کرد، و از همه کشورهای عضو سازمان و کلیه ملل خواست تا شناخت و رعایت مؤثر حقوق و آزادیهای مندرج در آن را ترویج و تامین نمایند (سازمان ملل متحد، ۱۳۷۴، ص ۲۴۳) .  
فراتر از اهمیتی که کشورها در بعد داخلی برای حقوق بشر قائلند و آن را در قانون اساسی خود لحاظ می کنند، در بعد منطقه ای و بین المللی نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر اثر قابل توجهی از خود برجای گذاشته است .

تأثیر اعلامیه بر همه سازمانهای بین المللی، از دلایل جهانشمولی آن است. تأثیر اعلامیه بر ترتیبات منطقه ای، در تایید جهانشمولی آن قابل توجه است. سازمان وحدت آفریقا در ماده «۲» میثاق آدیس آبابا (سال ۱۹۶۳م)، اعلامیه حقوق بشر را یکی از وسایل اصلی برای توسعه همکاریهای بین المللی بر شمرده است. شورای اروپا در کنوانسیون حمایت از حقوق بشر و آزادیهای اساسی (رم ۱۹۵۰)، اعضا را به رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر فراخوانده است. موافقتنامه آمریکایی حقوق بشر سان خوزه دو کاستاریکا (۱۹۶۹م) نیز اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان اصول مورد توجه خویش اعلام کرد . سازمان امنیت و همکاری اروپا در اعلامیه هلسینکی (۱۹۷۵م) در بخش هفتم، به اهمیت حقوق بشر و آزادیهای اساسی توجه کرده است. همچنین، اعلامیه حقوق بشر بر میثاق عربی حقوق بشر (۱۹۸۶م) و اعلامیه اسلامی حقوق بشر قاهره (۱۹۹۰م) نیز اثر گذاشته است که نمود آن اصل تهیه چنین اعلامیه هایی بوده است (المتوکل، ۱۹۹۷م، ص ۸). در سند نهایی اجلاس جنبش عدم تعهد در سپتامبر ۱۹۹۲م جاکارتا نیز جهانی بودن حقوق بشر تایید شده است . (Morphet, 1993, p.368)

اگر در مکتب کانت بزرگترین فیلسوف عصر روشنگری که بیش از هر حکم دیگری انسان و کرامت او را مبنای فلسفه خویش قرار داده است در جستجوی حقوق بشر بگردیم اثری از آن نمی یابیم امروزه در چارچوب فعالیت و اقدامات تأسیسات و نهادهای بین المللی و نهادهای غیردولتی داخلی و بین المللی، البته بسیار تأثیرگذار بر نهادها و ذوات دولتی، مفاهیم و گرایشاتی عرضه شده که بیانگر جامعه ی مدنی از نوع جهانی است. حقوق بشر ما را به یک جهان پیچیده می کشاند، زیرا حقوق بشر درعین حال که ابزار استناد است یک فرایند تکذیب (فلسفی) نیز هست. بنابراین میتوان گفت که مجموعه ی حقوق بشر متعلق و مفید به جایگاه خود در زمان و مکان است. حقوق بشر به لحاظ سرشتی که دارد باید زمان و مکان نشناسد. از سوی دیگر حقوقی که به نام حقوق بشر تشریح می شود با توجه به آن که این حقوق به لحاظ ویژگی های متفاوت اقتصادی - سیاسی - اجتماعی در آن جامعه تعریف می شود، شکل متفاوتی به خود می گیرد. حقوق بین الملل به عنوان نظم حقوقی، به علت فقدان قدرت اجرایی متمرکز از نظامهای حقوقی ملی - داخلی یا درون سازمانی متمایز می شود. به علت وجود نداشتن این قدرت اساسی ما مشاهده می کنیم که در مورد حمایت از حقوق بشر وضع به این شکل است. (محمدزاده، ۱۳۹۲، ص ۲)

در مجموع، می توان اظهار داشت که امروزه توجه و اقبال بین المللی نسبت به حقوق بشر، افزایش یافته است. حقوق بشر از سال ۱۹۴۸م رو به جهانی شدن داشت و با اجرا شدن میثاقها و دیگر کنوانسیون های منطقه ای و بین المللی، این امر شتاب گرفت. به علاوه، همان طور که پطروس گالی، دبیرکل سابق سازمان ملل متحد، در کنفرانس وین اظهار داشت: «زبان بین المللی حقوق بشر به طور نسبی یک شکل شده است؛ ولو اینکه برخی کشورها با آن سازگار نیستند» (sudre, 1995, p.171).

هر چند که تعدادی از کشورها در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸م به اعلامیه رای ممتنع دادند، اما همه آنها بجز آفریقای جنوبی به ماده «۷» قطعنامه اعطای استقلال به سرزمینها و مردم مستعمره، مصوب ۱۹۶۰م مجمع عمومی، رای مثبت دادند. این ماده، اشعار می دارد: همه دولتها با حسن نیت دقیقا مقررات منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و اعلامیه حاضر را ... رعایت می نمایند. در سال ۱۹۶۸م نیز در کنفرانس جهانی حقوق بشر، نمایندگان ۸۴ دولت در تهران حضور یافتند و اعلامیه تهران را پذیرفتند که تایید می نمود اعلامیه جهانی حقوق بشر، همه اعضا را به آن متعهد کرده است (ممتاز، ۱۳۷۷، ص ۹۱).

کنفرانس حقوق بشر تهران، اصول اساسی اعلامیه جهانی حقوق بشر را صحنه گذاشت و دستور کاری را که ما امروز طالب دستیابی به آن هستیم، تنظیم کرد. این اعلامیه خواستار محو کلیه اشکال تبعیض علیه زنان شد، و تجزیه ناپذیری تمام حقوق بشر و آزادیهای اساسی را تایید کرد (عنان، ۱۳۷۶، ص ۵).

دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر نیز در جریان تحولات بین المللی و پس از جنگ سرد در ژوئن ۱۹۹۳م در وین با حضور ۱۷۱ کشور برگزار گردید، و به تصویب «اعلامیه و برنامه عمل وین ۱۹۹۳م» منجر شد. در اعلامیه مزبور بر اهمیت ویژه نسبت به حقوق بشر و ارتقای آن، و جهانشمولی حقوق بشر تاکید شده است (مهرپور، ۱۳۷۴، ص ۳۳۶).

در بند «۱» بخش یکم اعلامیه مزبور آمده است:

«سرشت جهانشمولی این حقوق و آزادیهای اساسی انکار ناپذیر است ...»

و در بند «۵» همین بخش تصریح شده است (اعلامیه و برنامه عمل وین، ۱۹۹۳م، صص ۶-۷)

«تمامی انواع حقوق بشر جهانشمول و تقسیم ناپذیراند و باهم وابستگی متقابل و ارتباط تنگاتنگ دارند. جامعه بین المللی باید حقوق بشر را به نحوی فراگیر، عادلانه و منصفانه برپایه ای برابر در نظر بگیرد و برای کلیه حقوق اهمیتی یکسان قائل شود. ضمنا، در نظر داشتن پیشینه های ملی، منطقه ای و تنوع زمینه های: تاریخی، فرهنگی و مذهبی، برعهده دولتهاست که صرف نظر از نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، به تقویت و حمایت از تمام حقوق بشر و همه آزادیهای سیاسی بپردازند».

جدل فلسفی میان مطلق گرایان و نسبیت گرایان اخلاقی بسی پیچیده تر از آن است که بتوان در اینجا خلاصه اش کرد. با این حال، برخی پاسخ های فوری به نقد نسبی گرا به حقوق بشر حاضر و آماده اند. نخست اینکه، صرف خاطر نشان کردن تنوع اخلاقی و قوام مفروض فرهنگ ها وجوامع خاص، به خودی خود، نه نقدی بر جهانشمول گرایی است و نه توجیهی فلسفی برای نسبیت گرایی فراهم می آورد. بالاخره، فرهنگ ها وجوامعی بوده اند، وهستند، که رفتارشان با مردم خود بسی بدتر از آن بوده که مطلوب کسی نماید. آیا نسبیت گرا حقیقتا از ما می خواهد که قوام آلمان نازی، یا دیگر رژیم های سرکوب گر را به رسمیت بشناسیم و به آنها آن احترام بگذاریم؟ دشواربتوان شک کرد که نسبیت گرایی به این صورت با حقوق بشر ناسازگار است. در نظر نخست، چنین می نماید که این مطلب به نفع استدلال های حامی مطلق گرایی حقوق بشر باشد. آخرمی توان شک کرد که هیچ نسبیت گرایی حاضر باشد در صورتی که محیط اجتماعی ایجاب کند، از حقوق بشری خود صرف نظر کند. به همین ترتیب، استدلال های نسبیت گرایانه معمولا توسط نخبگان سیاسی حاکم بر کشورهای مطرح می شود که سرکوب سازمان یافته مردمان اش اعتراض حامیان حقوق بشر را برانگیخته است. رشد نمایی سازمان های خودجوش دفاع از حقوق بشر در بسیاری از کشورهای جهان که فرهنگ هایشان با حقوق بشر ناسازگار شمرده می شوند، پرسش های بسیاری را در مورد اعتبار و صداقت این حاکمان نسبیت گرای 'بومی' بر می انگیزد. آموزه ی نسبیت گرایی اخلاقی، در بدترین حالت می تواند برای مشروعیت بخشی به نظام های سیاسی سرکوب گر به کارگرفته شود. اما نگرانی مربوط به ناسازگاری مفروض میان حقوق بشر و نظام های اخلاقی اشتراک گرا مساله ی معتبرتری می نماید. حقوق بشر به گونه ای انکار ناپذیر دارندگان این حقوق را به عنوان اشخاص منفرد در نظر می گیرد. این عمدتا ناشی از ریشه های غربی حقوق بشر است. باین حال منصفانه خواهد بود اگر بگوییم 'نسل سوم' حقوق بشر با مبانی حیات اشتراکی و جمعی بسیاری افراد بسی همنا تر است. با عنایت به آثار فیلسوفان سیاسی مانند ویل کیملیکا، اکنون توجه فزاینده ای به متناسب نمودن اصول حقوق بشر با اموری مانند حقوق اشتراکی اقلیت هاست، مثلا، ادعاهای اقلیت ها بر مسائلی مانند حقوق مالکیت اشتراکی زمین، محل توجه است. اگرچه حقوق بشر از نظر

فلسفی، مبتنی بر آموزه‌ی اخلاقی فردگرا باقی می‌مانند، اما شکی نیست که تلاش‌هایی جهت اعمال مناسب حقوق بشر بر جوامع اشتراک‌گراتر صورت گرفت است. دیگر نمی‌توان در مورد حقوق بشر ادعا کرد که 'کورفرهنگ' هستند (اندرو فاگان، ۱۳۸۴، ص ۱۵) درحالی‌که بیشتر اسناد حقوق بشری، حق انحراف یا محدودیت یا حق شرط را پیشبینی می‌کنند، اما در عین حال یک دسته از قواعد و اصول را به عنوان قواعد حقوق بشر برمی‌شمارند که عدول از آنها در هیچ برهه و هنگامی مجاز نیست. نمونه‌ی آشکار این حقوق، همانگونه که پیشتر اشاره شد، بند ۲ ماده ۴ پیمان نامه بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز تعهدات عام الشمول مد نظر دیوان بین‌المللی دادگستری است. این قواعد، اصولی هستند که مستقل از اراده دولت وجود دارند و چون عمیقاً در وجدان بشریت و وجدان هر انسان معقولی ریشه دارند، نمیتوان آنها را نادیده گرفت و یا تغییر داد.

با توجه به همه‌ی اینها میتوان گفت قواعد بنیادین حقوق بشر پارادایم میانفرهنگی و مورد پذیرش همه کشورها و جوامع هستند که عبارتند از: منع شکنجه، برده‌داری، آزادی عقیده و بیان، خواندن و نوشتن، حق زندگی، برخورداری از بهداشت و تندرستی که هیچگاه قابل نقض و تعلیق نیستند. اهمیت این قواعد به اندازه‌ای بنیادین هستند که در واقع به وجودآورنده‌ی ماهیت هر حق دیگری محسوب میشوند. جهانشمولی حقوق بشر در این قواعد مورد هماندیشی اکثریت کشورهای عضو جامعه بین‌المللی است چراکه تاکنون ۱۶۴ کشور، این ماده و این پیماننامه را مورد تصویب قرار داده‌اند و دیوان بین‌المللی دادگستری که یک رکن غیرسیاسی و صرفاً حقوقی است نیز این موضوع را تأیید کرده است. (ذاکریان مهدی، ۱۳۸۹، ص ۱۲۰)

## نتیجه گیری

مطالعات تاریخی و اسنادی نشان می دهد که جهانشمولی یا نسبیت حقوق بشر از زمان تدوین منشور سازمان ملل مطرح بوده است. در آن ایام، قدرت های فاتح جنگ نظیر انگلستان و روسیه ابتدا با گنجاندن اصل حمایت از حقوق بشر در منشور مخالف بودند. آنها سازمان ملل را یک سامان سیاسی و امنیتی می دانستند که گنجاندن حمایت از حقوق بشری در زمره اهداف و مأموریت های آن قابل توجیه نبود. نهایتاً با اصرار کشورهای در حال توسعه و برخی سازمان های غیردولتی، حمایت از حقوق بشر در منشور گنجانده شد. لذا اکثریت کشورها بعد از جنگ های جهانی علناً با تشکیل کنوانسیونها و کنفرانسهای بین المللی متعدد و همچنین تصویب این کنوانسیونها به سمت جهانشمول دانستن حقوق علی الخصوص حقوق بشر حرکت کرده اند، حتی کشورایران هم همپای دیگر دولتها، عضو چهار معاهده اصلی حقوق بشر ملل متحد است که مهمترین این معاهدات عبارتند از: کنوانسیون حقوق کودک مصوب 13 جولای 1994، کنوانسیون بین المللی محو تمامی شکل های تبعیض نژادی مصوب 29 اگوست 1968، میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر دو مصوب 24 ژوئن. و همچنین معاهدات دیگری که با حقوق بشر مرتبط هستند نیز به تصویب رسانده است. از جمله معاهدات مرتبط با موضوع می توان به کنوانسیون 1951 راجع به وضعیت پناهندگان مصوب 28 جولای 1976، پروتکل 1967 کنوانسیون راجع به وضعیت پناهندگان مصوب 28 جولای 1976، کنوانسیون 1948 پیشگیری و مجازات جرم ژنوساید مصوب 14 اگوست 1956، کنوانسیون 1973 پیشگیری و مجازات جرم آپارتاید مصوب 17 آوریل 1985 و مقوله نامه مورخ 1999 به شماره 182 سازمان بین المللی کار تحت عنوان بدترین شکل های کار کودکان و... اشاره نمود. (وبلاگ فرشید سرفراز، هشتم آذر ۱۳۹۲، ایران و حقوق بشر مهاجران) که این مطلب نشانگر تایید این موضوع میباشد که همه ی کشورها با تمامی گرایشهای متفاوت بین المللی سعی در رسیدن به یک نقطه نظر مشترک در عرصه ی حقوق بشر داشته و اراده ی همه ی آنها چه بصورت صریح و چه بصورت ضمنی بر جهانشمول دانستن این حقوق میباشد.

با وجود اختلاف بین فلاسفه درباره ی حقوق بشر، اما تقریباً اکثر قریب به اتفاق فلاسفه، نسبی گرا بودن این حقوق را مورد پذیرش قرار نداده اند و همچنین اعلامیه جهانی حقوق بشر که با ۴۸ رای مثبت، ۸ رای ممتنع و بدون رای منفی، به تصویب دولتهای عضو رسید. و دولتهای عربستان سعودی، روسیه سفید، لهستان، چکسلواکی، آفریقای جنوبی، اتحاد جماهیر شوروی، اوکراین و یوگسلاوی، به این اعلامیه رای ممتنع دادند. این هشت کشور اطمینان دادند که اصولاً مخالف اعلامیه نیستند. در مقابل، نمایندگان ۴۰ کشور رای مثبت به این اعلامیه دادند و این اعلامیه با اکثریت آراء تصویب شد. کنفرانس جهانی حقوق بشر ۱۹۹۳ وین، نخستین نشست جهانی به منظور تجدید نظر و بازنگری در خصوص حقوق بشر پس از تصویب اعلامیه جهانی بود. حدود ۱۷۱ دولت عضو ملل متحد در این کنفرانس شرکت داشتند. این دولت ها بیانیه های وین را با کنسانسوس (وافق عام) پذیرفتند.<sup>۷</sup> در عمل نیز همه ی کشورها جهانشمول بودن این حقوق را با پذیرش اعلامیه جهانی حقوق بشر که مفاد اعلامیه به صراحت بر جهانشمول بودن این حقوق پایه گذاری شده را پذیرفته اند.

با توجه به اثبات جهانشمولی مبانی حقوق بشر در نظام نوین بین المللی، نتیجه گرفته می شود که این امر یک وجدان مشترک بشری را به وجود می آورد که هنگام نقض حقوق بشر، موضعگیری می کند و حمایت جدی از حقوق بشر از طرف همگان را به عمل می آورد. به عبارت دیگر، جهانشمولی حقوق بشر، موجب اجماع و تشکیل یک وجدان جمعی در سطح بین المللی است، و حمایت جهانی از حقوق بشر را در پی دارد. اگر نقطه شروع در بررسی چالش جهانشمولی و نسبیت حقوق بشر توجه به فلسفه وجودی حقوق بشر باشد باید به مشترکات جهانی فرهنگ ها توجه شود و ارزش هایی که نسبت به آنها اشتراک وجود دارد به عنوان حقوق بشر شناسایی و محترم شمرده شوند. این امر به تقویت جهانشمولی حقوق بشر می انجامد و البته فهرست حقوق بشر جهانشمول را نیز محدود می سازد. اما اگر نقطه شروع از فرهنگ ها باشد چون فرهنگ ها نسبی و پویا هستند لاجرم، تفاوت های فرهنگی برجسته خواهند شد و قلمرو نسبیت در حوزه حقوق بشر گسترش پیدا خواهد کرد. لذا نمی توان حقوق بشر را به خواستگاه اصلی اش که برابری و تساوی تمام افراد بشری در بهره مندی از حقوق و آزادی ها بدون هرگونه تبعیضی دست یافت و تنه راه حل دست یابی به جهانی با حقوق برابر و یکسان، پیروی از عقاید آرمانگرایانه ی حقوق بشر می باشد.

<sup>۷</sup> - <http://tarjomaan.com>

## منابع فارسی

- ۱- المتوکل، احمد، «الاسلام و حقوق الانسان»، المستقبل العربی، شماره ۲۱۶-۱۹۹۷، م ۲.
- ۲- اصغر نیا محمد حسن، اصغر نیا مرتضی، مجله سیاسی اقتصادی، حقوق فرهنگی: نسل دوم حقوق بشر، شماره ۳۰۳، بهار ۱۳۹۵.
- ۳- جاوید محمد جواد - شفیع زاده خولنجانی مصطفی، «فطرت» یا «طبیعت» بشر منطقی برای سد «نسبیت» در حقوق بشر، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، سال هجدهم، شماره ۵۲، سال ۱۳۹۵.
- ۴- حسینی بهشتی سیدعلیرضا، حقوق بشر در بستر گفت وگوهای میان فرهنگی: نسب‌گرایی فرهنگی و سازوکار امر عقلایی، فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن سال پنجم، شماره ۴، چهاردهم، زمستان ۱۳۹۳.
- ۵- معمارزاده قدرت الله، سازمان ملل متحد، واقعیت‌های اساسی درباره سازمان ملل متحد، ترجمه: تهران: انتشارات کتاب سرا، سال ۱۳۷۴.
- ۶- سالاری محمد جواد، مرادی مریم، حقوق بشر: نسبی گرایی فرهنگی یا جهانشمول‌گرایی از دیدگاه جک دانلی، فصلنامه مطالعات حقوق، شماره دوم، صص ۱۳۵-۱۵۰، سال ۱۳۹۵.
- ۷- عنان، کوفی، سخنرانی دبیرکل سازمان ملل به مناسبت پنجاهمین سالگرد اعلامیه جهانی حقوق بشر در دانشگاه تهران، تهران: نمایندگی سازمان ملل متحد در تهران، ۱۳۷۶.
- ۸- ویلاگ دکتر سرفراز فرشید، هشتم آذر ۱۳۹۲، ایران و حقوق بشر مهاجران.
- ۹- مهرپور، حسین، حقوق بشر در اسناد بین المللی و موضع جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۴.
- ۱۰- ممتاز، جمشید، حقوق بشر در پرتو تحولات بین المللی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۷.
- ۱۱- مجمع جهانی صلح اسلامی، خبرگزاری فارس، سه شنبه، ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۲.
- ۱۲- نمایندگی سازمان ملل متحد در تهران، کنفرانس جهانی حقوق بشر: اعلامیه و برنامه عمل وین ۱۹۹۳، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۷۶.
- ۱۳- نوشته ی اندرو فاگان، سال ۱۳۸۴، ترجمه ی امیر غلامی، [www.secularismforiran.com](http://www.secularismforiran.com).
- ۱۴- ویلاگ ترجمان علوم انسانی، پنجشنبه، ۲۲ خرداد، سال ۱۳۹۳، کدمطلب: ۶۶۰۷، حقوق بشر: نسبی‌گرایی فرهنگی یا جهانشمول‌گرایی.
- ۱۵- ذاکریان مهدی، ایران و جهانشمولی قواعد بنیادین حقوق بشر، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال پنجم، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۹، صص ۱۰۷-۱۲۵.
- ۱۶- دهشیری محمدرضا، مقاله حقوق بشروتنوع فرهنگی، مرکز گفتگوی ادیان و تمدنها.
- ۱۷- ذوالقدر مالک، محمدزاده وحید، حقوق بشر و جهان‌بینی‌ها و نسبی‌گرایی، سال سوم، شماره ششم، بهار و تابستان ۱۳۹۳، دوفصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی، ص ۶۷.
- ۱۸- نیکوئی مجید، رویکردی انتقادی به حقوق بشر بین الملل در پرتو نظریه ی عدالت جهانی جان رالز، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۹، سال ۱۳۹۱.
- ۱۹- [www.hooge.eu](http://www.hooge.eu)
- ۲۰- <http://tarjomaan.com>

## منابع لاتین

- 20 -Donnelly,Jack,[ Human rights in the new world order ], world policy spring 1992 , pp. 249-277 .  
21 -Morphet, Salley,[ The non aligned in the new world order:The Jakart International Relations, Vol 11, 1993pp.359-380 ]

22 -Sudre, frederic, la protection des droits de l'homme des nations un Montpellier:Institut de droit europeen des droits deL'homme, 1995.